



بانویی برای همیشه

زهرا حاجی پور

کفش های بزرگ و پاهای کوچک

فاطمه قربانی



دیروز...

بچه که بودم، هر وقت می رفتم میهمانی، دنبال فرصتی می گشتم تا از کنار مادرم فرار کنم و بروم بیرون؛ آن جایی که همه میهمان ها و اعضای صاحب خانه کفش هایشان را درمی آوردند، کفش ها همیشه برایم هیجان داشتند. کفش های بزرگ آرزوی پاهای کوچک من بودند.

دوست داشتم بروم و آنها را بپوشم. نمی دانم چرا علاقه خاصی هم به پاشنه بلندها داشتم. شاید آینده ام را بلندتر از بقیه می دیدم... شاید اهدافم کمی بلندتر از بقیه بودند... شاید می خواستم از بقیه موفق تر باشم... پاهای کوچکم را درون کفش ها می کردم.

با آنها راه می رفتم. صدای پاشنه ها که می آمد احساس می کردم بزرگ شده ام. احساس می کردم قد من به اندازه ای بزرگ شده است که بتوانم از درخت ها سیب بچینم.

و من... که با هر بار دست بلند کردن می فهمیدم برای بزرگ شدن تنها پوشیدن کفش پاشنه بلند کافی نیست.

امروز...

برای بلند شدن از کنار مادر لازم نیست اجازه بگیرم دیگر فرار نمی کنم.

امروز... راه می روم با پاهایی که بزرگ شده اند. راه می روم... میان آرزوهایی که کوچک شده اند.

ملیحه پاسخ می دهد: من هم قبول دارم که تبلیغات درباره زندگی واقعی خانم کم است، اما منابع قوی و منسجم و منطبق با زندگی امروز، درباره حیات حضرت وجود دارد که با مراجعه به آنها می شود به زهرانشناسی عمیقی رسید. ما عادت کرده ایم به لقمه های حاضر و آماده! اگر بخواهیم به تبلیغات در این زمینه اکتفا کنیم تنها چیزی که دستگیرمان می شود، تنها شمه ای از مصائب حضرت است که سایر ابعاد زندگی ایشان را تحت الشعاع قرار داده. زهرا با همان لبخند نمکینش رو به مریم می کند و می گوید: می دانی چرا زنان و دختران ما این قدر با حضرت فاطمه علیها السلام احساس بیگانگی می کنند؟

چون جهان امروز ما، جهانی دور از ارزش های واقعی و فطری است. طبعاً آدم هایی که در این فضا زندگی می کنند، کم تر به ارزش های الهی فاطمه علیها السلام علاقه نشان می دهند. البته زیبایی های فطری امری است که با گذشت زمان تغییر نمی کنند. همین است که وقتی انسان ها به فطرت خودشان مراجعه می کنند، روحشان را تشنه فضائی می بینند که فاطمه علیها السلام به واسطه آنها الگوی همیشه بشریت شده است. اگر زندگی مان را به سمت فطرت الهی و انسانی سمت و سو بدهیم دیگر این فاصله را احساس نمی کنیم، بلکه هر لحظه گرمای آغوش پر مهر بانوی دو عالم را حس می کنیم؛ با تمام وجود...»

فاطمه دست هایش را به نشانه تسلیم بالا برده و صورتش را پشت گل شمعدانی پنهان می کند. مریم هم می خندد؛ خنده ای از سر رضایت و تسلیم.

کسی باید الگو باشد که شرایط و مقتضیات زندگی به ما نزدیک باشد. می دانید چه شکاف عمیقی از نظر زمانی و فرهنگی میان این دو نسل وجود دارد؟ ملیحه که دانشجوی ادبیات است حسایی ناراحت می شود و انگار خشم از نگاهش فواره می زند، نفس عمیقی می کشد، به چشمان مریم خیره می شود و می گوید:

حضرت زهرا علیها السلام الگویی است برای عصرها و نسل ها. اشتباه شما اینجاست که خانم را منحصر در زمان خودشان می کنید. این بزرگ ترین جفایی است که می شود در حق خانم کرد. به نظر من این عصرها و نسل ها هستند که باید خوشان را به حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک کنند؛ نه اینکه به خاطر بعد زمانی، این الگوی والا را ناکارآمد جلوه داد.

زهرا، طلبه ۲۷ ساله جمع نیز به فاطمه پاسخ می دهد (البته برخلاف ملیحه آرام و متین): با فاطمه موافقم که نمی شود به تمام معنا و از جمیع جهات زهرایی شد، ولی مهم این است که این چراغ فروزان را در ظلمت کده زندگی امروز گم نکنیم. باید ابعاد والای زندگی حضرت زهرا علیها السلام را بشناسیم و در حد توان خود آنها را در وجودمان درخشان کنیم. اگر برسید که مهم ترین وظیفه زن و دختر مسلمان چیست؟ من به جرأت می گویم زهرانشناسی.

فاطمه می گوید: قبول اما چرا متولیان فرهنگی جامعه برای این وظیفه خطیر زنان جامعه را کمک نمی کنند؟ چرا زهرانشناسی تبلیغ نمی شود؟

میزمان واقعاً گرد بود، با یک گلدان شمعدانی شبنم زده و یک رومیزی صورتی پر از نیلوفر و پنج صندلی چوبی. جمعمان هم پنج نفره بود؛ دو مخالف و سه موافق. با کوبیدن نوک خودکار روی میز بحث رسماً آغاز می شود!

خوب دوستان آیا حضرت زهرا علیها السلام می تواند الگوی دختران و زنان عصر ما باشد؟ فاطمه ۲۵ ساله است، دیپلمه و بی کار. موقع حرف زدن دستش را از زیر چانه اش بر نمی دارد؛ خیلی خونسرد پاسخ می دهد: خودت می گویی حضرت زهرا علیها السلام و این یعنی جواب سؤال! ما کجا می توانیم مثل حضرت فاطمه باشیم؟ مگه حضرت فاطمه علیها السلام معصومه نبودند؟ خوب مسلم است آدم های معصوم کارهایی را انجام می دهند که یک بشر معمولی قادر به انجامش نیست؛ نمازهای طولانی، روزه های تابستان، عبادت های طاقت فرسا و... اصلاً معقول نیست ما از آدم های معمولی بخواهیم این طور زندگی کنند؛ مثلاً من شنیده ام حضرت علی علیه السلام در یک شب هزار رکعت نماز می خواندند، شما می توانید چنین کاری بکنید؟

مریم که دانشجوی ریاضی محض است به نشانه تأیید سرش را تکان می دهد و کلام فاطمه را قطع می کند و حق به جانب می گوید:

فاطمه راست می گوید. اصلاً گذشته از تمام این حرف ها به من بگویید ما چند سال با حضرت، فاصله داریم؟ ۱۴۰۰ سال! اصلاً زندگی های امروز با زندگی های ۱۴۰۰ سال پیش قابل مقایسه است؟ اصلاً تفاوت ها به قدری عمیق است که قابل تصور نیست.